

## پرسش ۳۰۷: «رسول مبین» در سوره‌ی دخان و «رسول مبین» در زخرف

السؤال / ۳۰۷: ورد في سورة الدخان: (أَنِّي لَهُمُ الذُّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ) [52]، والسيد (ع) في بيان الحق والسداد من الأعداد ج ۲ ص ۲۲ يقول: وأحمد الحسن هو الرسول المبين، ولم ترد هذه في القرآن إلا مرة واحدة.

إن هذه الآية موجودة في سورة الزخرف ۲۹، (بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ).

السؤال: هل هذه الآية التي في الزخرف مما وقع فيها التحريف مثلاً ورسول كريم فقالوا ورسول مبین، أم الإخوة اخطؤوا في النقل عن السيد (ع) ، أم لها تأويل آخر؟

والحمد لله رب العالمين.

در سوره‌ی دخان آمده است: (کجا پند می‌پذیرند؟ حال آنکه چون فرستاده‌ای روشنگر بر آنها مبعوث شد) [53] و سید (ع) در کتاب «بیان حق و سداد» جلد ۲ صفحه‌ی ۲۲ می‌فرماید: «این فرستاده‌ی روشنگر، احمد الحسن است و این عبارت فقط یک بار در قرآن آمده است».

این آیه در سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۲۹ نیز آمده است: (من اینان و پدران‌شان را از زندگی بهره‌مند کردم تا آنگاه که حق و فرستاده‌ای آشکار به سوی‌شان آمد)،.

سؤال: آیا این آیه‌ای که در سوره‌ی زخرف آمده، جزو آیاتی است که دستخوش تحریف شده است؟ یعنی به عنوان مثال «رسول کریم» بوده ولی آنها گفته‌اند «رسول مبین»؟ یا برادران در نقل بیان سید (ع) دچار خطا شده‌اند؟ یا این که تأویل و تفسیر دیگری دارد؟

والحمد لله رب العالمين.

**الجواب:** بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة  
والمهديين وسلم تسليماً.

وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته ...

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و  
سلم تسليماً.

وعليكم السلام ورحمة الله و بركاته....

(..... جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ) ([54]).

(..... جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ) ([55]).

(وكلمة رسول مبين لم تأتي في القرآن إلا مرة واحدة هي في سورة  
الدخان) ([56]).

(.... فرستاده‌ای روشنگر بر آنها مبعوث شد) ([57]).

(.... که حق و فرستاده‌ای روشنگر به سويشان آمد) ([58]).

«كلمه‌ی «رسول مبين» فقط يك بار در قرآن آمده و آن هم در سوره‌ی دخان  
است» ([59]).

أردت بهذه الكلمة أن أميز هذه الآية في سورة الدخان عن ما جاء في  
سورة الزخرف بالذات، ففيها لم يرد فقط رسول مبين بل الحق ورسول  
مبين، ومن جهة الأعداد يحسب عدد من جاءهم، وفي سورة الدخان فقط  
الذي جاءهم (رَسُولٌ مُّبِينٌ)، أما في سورة الزخرف فالذي جاءهم (الْحَقُّ  
وَرَسُولٌ مُّبِينٌ) فأين التكرار؟ مع أنه لو كان الكلام في موضع آخر غير  
الحساب ربما يحصل وهم لمن يقرأ، أما والكلام في الحساب فلا أظن أنه

يُحَصَّلُ وَهَمَّ مَعَ مَعْرِفَةِ الْقَارِئِ أَنَّ الْحَرْفَ الْوَاحِدَ يَغَيِّرُ الْحِسَابَ تَمَاماً، فَحَرْفُ الْوَاوِ الَّذِي لَحِقَ بِكَلِمَةِ رَسُولٍ مُبِينٍ كَافٍ لِتَغْيِيرِ الْحِسَابِ وَبِالتَّالِيِ فَهُوَ كَافٍ لِجَعْلِ (رَسُوْلٍ مُّبِيْنٍ) تَخْتَلِفُ تَمَاماً عَنِ (وَرَسُوْلٍ مُّبِيْنٍ) عَلَى الْأَقْلِ فِي الْحِسَابِ - مَوْضُوعِ الْكَلَامِ -، فَكَيْفَ يُمْكِنُ إِذْنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُوْلَ إِنَّهَا تَكَرَّرَتْ، اللَّهُمَّ إِلَّا إِنْ أَعْمَاهُ الْعِنَادُ.

منظورم از بیان این کلمه آن است که تفاوت آیه‌ی سوره‌ی دخان با آنچه که در سوره‌ی زخرف آمده است را بیان نمایم. در این آیه فقط «رسول مبین» نیامده بلکه «الحق و رسول مبین» آمده است و مقدار عددی آن از «جاءهم» محاسبه می‌شود. در سوره‌ی دخان کسی که به سویشان آمده فقط «رَسُولٌ مُّبِينٌ» بوده ولی در سوره‌ی زخرف آنچه که به سراغشان آمده «الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ» بوده است. حال، تکرار عبارت کجا است؟ از نظر خواننده بدون درنظر گرفتن محاسبات، چه بسا (تکرار) رخ داده باشد ولی در مورد محاسبات چنین چیزی رخ نداده است و خواننده باید توجه داشته باشد که یک حرف می‌تواند تمام محاسبات را تغییر دهد. حرف «واو» که به کلمه‌ی «رسول مبین» اضافه شده است برای این که محاسبات را تغییر دهد کافی است و بنابراین برای این که «رَسُولٌ مُّبِينٌ» را با «وَرَسُولٌ مُّبِينٌ» متمایز سازد - حداقل در بحث شمارش و محاسبه که موضوع سخن ما است - کفایت می‌کند؛ بنابراین چطور ممکن است کسی بگوید این عبارت تکرار شده است؟ مگر آن که عناد و خیره‌سری کورش ساخته باشد!

**والمخاطب بالكلام يعد نفسه ممن اخص بالحساب والكلام جواب على  
سؤاله فالمفروض أنه يفهم.**

مخاطب این سخنان خود را در علم شمارش، خیره قلمداد کرده است و این سخنان، پاسخی به پرسش او می‌باشد و فرض بر این است که او آن را می‌فهمد و درک می‌کند.

ولزيادة الفائدة تدبر الآيتين وما قبلها وبعدها، فالرسول المبين في سورة الزخرف ليس هو الرسول المبين في سورة الدخان، ولهذا أكدت على تمييز الرسول المبين في سورة الدخان، لاحظ أنه في سورة الزخرف يوجد كفر وإنكار واجهوا به الحق الذي جاء مع الرسول المبين: (بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ \* وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ) [60]، بينما في سورة الدخان هناك التواء وتولي واجهوا به الرسول المبين: (أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمُ رَسُولٌ مُّبِينٌ \* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ) [61].

برای درک بهتر، در این دو آیه و آیات قبل و بعد از آنها تدبّر نما. «رسول مبين» سوره‌ی زخرف، همان «رسول مبين» سوره‌ی دخان نیست. به همین دلیل بر تفاوت رسول مبين در سوره‌ی دخان تأکید ورزیده‌ام. ملاحظه کن که در سوره‌ی زخرف، کفر و انکار در برابر حقی که با رسول مبين می‌آید، مشاهده می‌شود: (و من اینان و پدران‌شان را از زندگی بهره‌مند کردم تا آنگاه که حق و فرستاده‌ای روشنگر به سویشان آمد \* چون حق بر آنها آشکار شد گفتند: این جادو است و ما به آن ایمان نمی‌آوریم) [62] در حالی که در سوره‌ی دخان رویگردانی در هنگام مواجهه با «رسول مبين» دیده می‌شود: (کجا پند می‌پذیرند؟ حال آنکه چون فرستاده‌ای روشنگر بر آنها مبعوث شد \* از او رویگردان شدند و گفتند: دیوانه‌ای است تعلیم یافته است) [63].

وعن الإمام الباقر (ع): (... ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم) [64].

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: (... برای مسلمان جایز نیست که از آن روی برگرداند، و هر کس چنین کند از اهل آتش است چرا که او به حق فرا می‌خواند و به راه مستقیم دعوت می‌کند) [65].

فالرسول المبين في سورة الزخرف جاء معه الحق وكفروا بالحق، أما الرسول المبين في سورة الدخان فهو يدعو للحق الذي جاء وكفروا به.

أحمد الحسن

بنابراین همراہ «رسول مبین» سورہی زخرف، حق آمدہ است و أنها به حق کُفر ورزیدند، ولی «رسول مبین» سورہی دخان، به حقى کہ آمدہ و به آن کفر ورزیدند، دعوت می کند.

احمد الحسن



[52] - الدخان: 13.

[53] - دخان: 13.

[54] - الدخان: 13.

[55] - الزخرف: 29.

[56] - الحق والسداد: ج 2.

[57] - دخان: 13.

[58] - زخرف: 29.

[59] - بيان حق و سداد: ج 2.

[60] - الزخرف: 29 - 30.

[61] - الدخان: 13 - 14.

[62] - زخرف: 29 و 30.

[63] - دخان: 13 و 14.

[64] - الغيبة - محمد بن إبراهيم النعماني: ص 264.

